

شمول یا عدم شمول؟

مطالب این مقاله در مورد کانادا است، اما مسائل مطرح شده در آن به همه کشورهای که جمعیت مهاجر قابل ملاحظه ای دارند مربوط می شود.

من از خواندن مجله اسپسینگ که به منظر شهری تورنتو اختصاص دارد همیشه لذت می برم. مطالب مجله متنوع و غالباً خوب نوشته شده اند، عکسها و تصاویر فوق العاده، سیاست آن پیشرو و حساسیت کلی آن مبتنی بر حمایت از دوچرخه سواری و پیاده ها و مخالفت با سلطه انحصارات بر فضای عمومی می باشد.

اینها ارزشها و علائق من نیز هست. اما مقاله ای تحت عنوان "ایجاد حس تعلق" در شماره بهاری مجله با نام "فضا سازان" باعث بهم ریختن فکر من شد. مقاله به یک فعال و برنامه ریز جوامع اختصاص دارد که اخیراً هم از طرف بنیاد تورنتو جایزه ای در زمینه عدالت اجتماعی دریافت نموده است. منظور من انگشت گذاشتن بر روی این شخص نیست چرا که او انسان با صداقتی است که با تمام وجود و بر اساس باورهایش برای ساختن جامعه ای بهتر تلاش می کند. نظرات وی به هر شکل بیانگر اعتقادات رایجی است که بسیاری از مردم بی کمترین تأملی آنها را می پذیرند و درست همین نکته بیش از هر چیز دیگری فکر من را می آزارد.

موضوع مقاله ضرورت ایجاد احساس "تعلق" برای "جوامع" گوناگون در کانادا و ذکر این نکته می باشد که "منظور از شمول اجتماعی نه دوباره چیدن صندلی های تاپتائیک بلکه ساختن یک کشتی دیگر است."

برنامه ریز برای روشن ساختن منظور خود از گردهمایی یکی از جوامع می گوید که در آن مردی که به زبان پنجابی صحبت می کرده به او یادآوری می کند که به علت بسته بودن تنها دستشویی عمومی اطراف کتابخانه از ساعت 5 بعد از ظهر به بعد، وی و دوستش نمی توانند در عصرهای تابستان از پارک محله استفاده کنند. برنامه ریز پیشنهاد می کند که مسئله با مشاور شورای شهر محلی که در گردهمایی حاضر بوده مطرح شود. به این ترتیب با همکاری این فعال در نقش مترجم مطلب به فرد سیاستمدار منتقل شده و او هم به نوبه خود قول می دهد که چنانچه کاری از دستش برآید انجام دهد.

از نظر فرد برنامه ریز این تجربه در آن لحظه برای مردی که حتی قادر به صحبت به زبان انگلیسی نبوده احساس توانمندی ایجاد کرده است. "شما با حرف و عملتان می توانید سبب تغییر شوید." نتیجه کلی تری که از این مبادله به دست می آید " نشان دهنده مسئله تنوع و تکثرگرایی است... مسئله این نیست که مردم خود را در امور دخیل نمی دانند بلکه این است که ما در آن جایی که مسائل مطرح می شوند حاضر نیستیم." او یادآوری می کند که جمعیت مهاجر در مساجد، مراکز اجتماعات، پارکها و خانه ها به مسائل سیاسی می پردازند. به گفته وی سیاستمدار حاضر در آن گردهمایی بخصوص "انسان خوبی است اما چه فایده اگر متوجه نشود که کسانی که به او رأی داده اند چه می گویند؟" و ادامه می دهد: "پیشنهاد من این است که به جای ایجاد ساختمانهایی که انتظار می رود مردم در آن مکانها جمع شوند کار دشوارتری انجام داده و به مکانهایی که مردم جمع میشوند بروید و به آنچه که به زبان خودشان می گویند گوش کنید. می دانم که این کار دشوار و طاقت فرساست اما تکثرگرایی در دسر هم دارد." به گفته او تنها با این روش می توان جامعه ای ساخت که "من، کودکانم، سایر مهاجران و پناهجویان و سایر مردم به حاشیه رانده شده و رنگین پوستان احساس تعلق" به آن داشته باشیم.

در باره لحظه ای که طبق توصیف این فعال حس خوبی را ایجاد کرده است نظر منفی دادن جای درنگ دارد. به هر حال همه ما در وضعیتی قرار گرفته ایم که نیاز مبرمی به پیدا کردن دستشویی داشته باشیم و اکثراً در مورد فایده دسترسی بیشتر به دستشویی عمومی توافق داریم.

ولی آیا اینکه در باره بسته بودن دستشویی با سیاستمداری صحبت کرده و وعده ای مبنی بر حل آن مشکل دریافت کنیم به معنای توانمند سازی است؟

این فعال اجتماعی و بسیاری دیگر مانند او به دنبال چه نوع "تکنرگرایی" هستند؟ سه میلیون نفر ساکنین تورنتو به بیش از 100 زبان صحبت می کنند. در وبسایت رسمی شهرداری اطلاعات به 140 زبان مختلف ارائه می شود. آیا جداً فکر می کنیم که برای گروه کوچک مقامات منتخب تورنتو عملی و یا مطلوب است که به هزاران مسجد، کلیسا، معبد و کنیسه- از مراکز اجتماعات، پارکها و خانه های مردم که بگذریم- سر بزنند و به حرفهایی که "مردم به زبان خودشان می گویند" گوش کنند؟

تردید دارم که حتی کسانی که چنین نظرنامعقولی را مطرح کرده اند به آن باور داشته باشند. احتمالاً منظورشان واقعاً این بوده که: یک راهنمای مسلط به زبان انگلیسی به عنوان سخنگوی جامعه از سوی بقیه یا خودش انتخاب شده و سپس نظر خود را در باره نیازها و خواسته های مردم جامعه شان به اطلاع سیاستمداران برساند. به این ترتیب قشری از فعالان توانمند ایجاد شده که یا نمایندگان رسمی جوامع "خود" می شوند و یا به استخدام دفاتر نمایندگی جوامع که بودجه شان توسط دولت تأمین می شود در می آیند.

من ارزش خدماتی را که اینگونه دفاتر ارائه می کنند و یا فداکاری و تلاش کسانی را که برای آنها کار می کنند نفی نمی کنم اما این نوع "توانمند سازی" برای من قطعاً جای سؤال دارد. چگونه می توان مردمی را توانمند ساخت که زبان جامعه ای را که در آن زندگی می کنند نمی دانند؟ اینجا، در بخش انگلیسی زبان کانادا، زبان قدرت در همه اشکال آن- حکومت، سیاست، تجارت و کار- انگلیسی است. چگونه می توان دم از توانمندی و شمول و ایجاد حس تعلق زد و در عین حال از الگویی طرفداری نمود که فرض را بر این می گذارد که شهروندان زبان انگلیسی را نمی دانند و نیازی هم به یاد گرفتن آن ندارند. حاصل این نوع الگو به جای شمول و توانمند سازی عدم شمول و ناتوانی است.

روشن بگویم: به نظر من ایجاد امکان دسترسی به خدمات اساسی به زبان مردمی که انگلیسی نمی دانند امر خوب و پسندیده ای است. من از این موضوع که در وبسایت شهرداری اطلاعات به 140 زبان گوناگون موجود می باشد خوشحالم. از داشتن مترجمان شفاهی برای کسانی که هنگام دسترسی به خدمات بهداشتی و سیستم های حقوقی نیاز به کمک دارند خوشحالم. من از زندگی در شهری که مجموعه ای از مردم سراسر دنیا در آن به سر می برند لذت می برم.

اما به نظر من رهبران طرفدار این بینش که "جوامع" مجزایی که به زبانهای متفاوتی صحبت می کنند از هم دور نگهداشته شده و تنها با واسطه مترجم شفاهی با ساختار جامعه بزرگتر در ارتباط باشند به جای خوبی در حق آنها ظلم می کنند. آنچه که آنها از آن طرفداری می کنند نه گوناگونی بلکه انشعابی عمیق است.

کسانی که مشوق شرایطی هستند که ارتباط سیاسی و اجتماعی مردم را تنها به سایر اعضای جامعه مذهبی یا قومی خودشان محدود می سازد، علیرغم حسن نیتی که دارند، در واقع مردم را ناتوان نگاه می دارند. نکته قابل توجه این است که طرفداران این الگو خود از آن پیروی نمی کنند. آنها زبان انگلیسی را آموخته و برای دستیابی به خواسته هایشان منتظر نمی مانند تا سیاستمداران به سراغشان بیایند بلکه خودشان سراغ آنها میروند و خواسته شان را به زبان انگلیسی مطرح می کنند.

اجتماع برساخته از "جوامعی" که هویت آنها بر اساس قومیت، زبان و یا مذهبشان تعریف شده باشد در واقع مفهومی متضاد با توانمند سازی است. در این نوع اجتماع فرض بر این است که "مثمر ثمر بودن" همان لابی کردن برای کسب خدمات بیشتر برای گروه قومی خود است. با قدری تأمل در می یابید که معنای شهروندی با این برداشت محدود، محافظه کارانه و حتی تحقیر آمیز است.

تغییر و توانمند سازی واقعی تنها زمانی اتفاق می افتد که انسانها علیرغم مذهب و قومیتشان بر اساس اهداف مشترکی با هم کار کنند. برای مثال دستمزد کم و شرایط نامطلوب کار تجربه مشترک بسیاری از مهاجرین و بسیاری از کارگران متولد کانادا است. میزان موفقیت جنبش کارگری، نماد منسجم مبارزه برای بهبود زندگی کارگران بستگی به توانایی اتحادیه ها در ایجاد همبستگی بین کارگران علیرغم خاستگاه آنان دارد. از سوی دیگر کارفرمایان با ایجاد رقابت بین کارگران بر اساس نژاد، زبان و مذهب آنها به دنبال تفرقه انداختن و حکومت کردن می باشند. یک کارگر با کارفرمای استثمارگری که با او همزبان و هم ملیت است وجه مشترک بیشتری دارد یا با کارگر دیگری که علیرغم خاستگاهی کاملاً متفاوت در محیط کار به یک اندازه استثمار می شوند؟

موارد دیگری را در نظر بگیرید. دولت هارپر مشغول کارشکنی در مسائل مربوط به گرمایش کره زمین، هرچه خصوصی تر کردن خدمات دولتی، امضاء گذاشتن پای هر قراردادی که به جهانی شدن شرکتهای بزرگ می انجامد و حمایت بی چون و چرا از سیاستهای اجرایی بوش در مسائل بین المللی می باشد.

در زمانی که اینگونه مسائل در حال وقوع است آیا ما خواستار صحنه گذاشتن بر دیدگاهی می باشیم که می پندارد "جوامع" قومی علاقمند به این مسائل نبوده و یا نقشی در مبارزاتی که در اطرافیانشان می گذرد ندارند؟ آیا آن الگویی که می پندارد سیاستمداران به اجتماعات جوامع آمده و به مسائل مطرح شده گوش خواهند داد تا "ببینند چه کاری از دستشان بر می آید" به اینگونه مشکلات اشاره می کند؟

بباید جدی باشیم. چه وقت قدرتمندان – مدیران شرکتهای بزرگ و سیاستمداران- به آنچه در تضاد با منافع یا دیدگاههای آنها بوده گوش کرده اند؟ صاحبان قدرت چه وقت جز در مواردی که نیروهای مخالف به شکل گسترده و رودر رو آنها را به چالش کشیده اند چیزی را واگذار کرده اند؟

وقتی مردم طوری الفاء می کنند که گویا علانق مهاجرین محدود به مسائلی است که فقط بر "جامعه" خودشان تأثیر می گذارد به عنوان یک مهاجر و کسی که زبان اول او انگلیسی نیست آنرا برخوردار می یابم. وقتی پیشنهاد مردم را دایر بر انجام فعالیتهای سیاسی حول کلیساها، مساجد و معابد می شنوم به عنوان یک سکولار و کسی که اعتقاد مذهبی ندارد دچار آشفتگی می شوم. کسی که فکر می کند معنای توانمند سازی و عده سیاستمداری برای رسیدگی به ساعتی بیشتر باز گذاشتن دستشویی است من را به عنوان جامعه شناسی که معتقد به تلاش برای رهایی از سرمایه داری است تحت تأثیر قرار نمی دهد.

به عقیده من، ما نیازمند دیدگاهی هستیم که به جای آنکه مردم را در جوامع خودشان دور از یکدیگر نگه دارد آنها را برای تغییر واقعی متحد کند. این تعبیر من از همکاری برای "ساختن یک کشتی دیگر" به جای دوباره چیدن صندلیهای تایتانیک است.

اولی دیمر Ulli Diemer

10 آگوست 2008

برگردان از انگلیسی: پروین وحدت